

با استفاده از ترفندهای سخنرانان گفتگویت را پر بارتر کن

می گویند قلم برنده تر از شمشیر است. همین طور است، ولی زبان از قلم هم قدرتمندتر است. زبان ما می تواند مردم را بخنداند، اشکشان را در آورد و آنها را چنان هیجان زده کند که فریاد زنان روی پاهایشان بلند شوند. سخنوران با زبانشان ملتها را به جنگ رهسپار کرده اند و روح های گمراهی را به سوی خدا بازگردانده اند. راستی ابزار آنها چیست؟ این سخنوران همان چشم ها، دستها، پاها و تارهای صوتی ای را دارند که من و تو هم داریم.

شاید یک قهرمان حرفهای بدنی قوی تر از من و تو داشته باشد یا خواننده ای از موهبت صدای دلنشین تری نسبت به ما برخوردار باشد، ولی سخنرانان حرفه ای با همان ابزاری که ما داریم کارشان را شروع می کنند. فرقی این است که این افراد از تمام این ابزارها استفاده می کنند.



آنها از دست هایشان استفاده می کنند؛ از بدنهایشان استفاده می کنند؛ و اشاره های خاصی را که بسیار تأثیرگذار است به کار می برند. آنها درباره مکانی که در آن سخنرانی می کنند فکر می کنند

لحن های مختلفی به صدایشان می دهند و اصطلاحات متنوعی به کار دارند. آنها سرعت حرف زدنشان را بسته به نوع حرفی که دارند می زنند کم یا زیاد می کنند ... و سر بزنگاه از سکوت نهایت استفاده را می برند.

ممکن است به این زودی ها شرایطی پیش نیاید که بخواهی سخنرانی رسمی بکنی، ولی این احتمال هست که یک وقت (احتمالا به همین زودی ها) بخواهی کاری کنی که دیگران چیزی را همان طوری که تو میبینی، ببینند. چه بخواهی خانواده ات را ترغیب کنی که تعطیلات بعدی را در خانه بپاس بگذرانند و چه بخواهی سهامداران شرکت چند میلیون دلاری ات را متقاعد کنی که وقتش است وارد عمل شوند، این کار را مثل یک آدم حرفه ای انجام بده. یکی، دو تا کتاب درباره سخنرانی تهیه کن و چند تا از ترفندهای این حرفه را یاد بگیر.

بعد بعضی از آنها را در گفتگوهای روزمره خود به کار ببری « گوهرنشان » کردن گفتگو اگر کلمه های هیجان آور و تکان دهنده کمک می کنند که منظورت را برسانی، به دنبال این نوع عبارت های قوی و تأثیر گذار بگرد. این عبارات به سیاستمداران کمک می کنند در مبارزات انتخاباتی برنده شوند از من ایده بگیر، اما به عنوان مثال کاندیداهای ریاست جمهوری می گویند: "از من انتخاب بشوم، خبری از افزایش مالیات نخواهد بود." و یا به می دادگستری کمک می کنند هیئت منصفه را قانع کنند که موکلشان بی گناه است.



البته جمله های طولانی ممکن است از خاطر رأی دهنده منصفه فراموش شود. به همین دلیل هر سیاستمدار و وکیل خبره ای می داند که جمله های شسته و رفته سلاح های قدرتمندی هستند. (البته اگر مراقب بعد دشمنانت از آنها علیه تو استفاده می کنند - ببین کی بهت گفتم) و یکی از سخنرانان مورد علاقه من، یک گوینده رادیو و تلویزیون به نام بری فاربر است که با استعاره های خود حال و هوای خاصی به برنامه آن شب رادیو می بخشد.

بری هرگز از کلیشه ای مثل « دلم مثل سیر و سرکه میجوشه » استفاده نمی کند. وقتی که می خواهد نگرانی اش را در مورد آن دست دادن شغلش بیان کند می گوید: « احساس می کنم مثل یه فیلی هستم که از دمش به یک گل مروارید آویزون شده و هر لحظه ممکنه پرت بشه پایین. » به جای اینکه بگوید زن زیبایی چشمش را گرفته می گوید: « چشمام قلمبه زد بیرون و از عصبهایش آویزون شد. »

وقتی که برای اولین بار فاربر را از نزدیک دیدم، پرسیدم: «آقای فاربری این جمله ها رو از کجا می یاری؟» و او سرزنش کنان گفت: « بابام آقای فاربر است. من بری هستم. » (این شیوه او بود برای اینکه به من بگوید او را با لقب آقا خطاب نکنم و فقط اسم کوچکش را صدا بزنم. بعد خالصانه اعتراف کرد که گرچه بعضی از جیلدهایش ابتکار خودش هستند، ولی بسیاری از آنها را از این ور و آن ور گرفته است.





الویس پریسلی عادت داشت بگوید: « بابام آقای پریسلی است من الویس دستم. » بری، مثل همه سخنرانان حرفه ای، ساعت‌های زیادی در هفته را صرف گلچین کردن جمله ها و کلمه های جالب از میان کتاب طنز و نقل قول ها می کرد. تمام سخنرانان حرفه ای این کار را می کنند، آنها لطیفه های مختلفی را جمع آوری می کنند که می دانند می توانند موقعیت های مختلف استفاده کنند. مخصوصا برای وقتی که اتفاق غیر منتظره ای رخ میدهد

بسیاری از سخنرانان برای حفظ آبروی خود از جمله هایی که لیلی والترز نویسنده معروف، در کتابش با عنوان « وقتی داری روی سن می میری، چه کار کنی؟»، استفاده می کنند. اگر لطیفه‌های تعریف می کنی و کسی نمی خندند، این جمله را بگو: « این لطیفه واسه این بود که توی دلتون بخندید - که خوب خندیدید. » اگر میکروفون صدای وحشتناکی داد، به آن نگاه کن و بگو: « نمیفهمم، من امروز صبح دندان هایم رو مسواک زدم؛ واسه چی جیغ میزنی. » همه سخنرانان اقدام به چاله چوله هایی که ممکن است در حین حرف زدن در آن بیفتند. فکر می کنند و بعد جمله های نجات دهنده خود را از بر می کنند. توهم می توانی همین کار را بکنی.



در کتاب های استعاره و تشبیه جستجو کن تا بتوانی مکالمات روزمره خود را غنی کنی. به جای گفتن عبارت « خندان عین غنچه شکفته » از عبارتی مثل: « خوشحال مثل برنده یک شرط بندی »

یا « خوشحال مثل بچه ای که برای بار اول بستنی قیفی خورده » استفاده کن. به جای عبارت « شجاع مثل شیر » بگو: « شجاع مثل یک ملوان تازه کار. »

جمله هایی را پیدا کن که تأثیر بصری دارد. به جای عبارتی کلیشه ای مثل: « این مسئله مثل روز روشنه ، بگو: « عین ترافیک شب عید روشنه » یا « عین سایهات که به دنبالت می یاد روشنه » شنونده هایت قطعاً می توانند ترافیک شب عید یا سایه هایی را که در خیابان تعقیبشان می کنند در ذهنشان تجسم کنند.

سعی کن تشبیهات به موقعیت مورد نظرت بخورد. اگر در تاکسی نشسته ای، جمله ای مثل این می تواند تأثیری فوری داشته باشد: « همان قدر به فلان چیز مطمئنم، که مطمئنم عقربه تاکسی متر بالا میره. »

آنها را بخندان، بخندان، بخندان

شوخ طبعی، هر گفتگویی را غنا می بخشد. به لطیفه ای که می خواهی بگویی خوب فکر کن و بین به موقعیتی که در آن هستی می خورد یا نه برای مثال اگر داری به جلسه ای در مورد بودجه می روی، در کتاب نت دنبال جمله هایی درباره پول بگرد.



در یک جلسه مهم کاری، یک لطیفه ظریف به دیگران می فهماند که تو خیالت راحت است و اضطراب نداری و یک بار، طی یک جلسه مالی خیلی فشرده و مهم، شنیدم که عامل رده بالایی گفت: « نگران نباشید؛ این شرکت اون قدر پول داره که سال ها سر پا بمونه . البته به شرطی که پول طلبکارامون رو بدیم. » او با این حرف تنش حاکم بر فضای جلسه را شکست و تحسین همه افراد حاضر را برانگیخت. بعدها من نقل قول مشابهی را در کتاب طنزی که متعلق به جکی میسون، کمترین معروف بود، دیدم. خوب چه فرقی دارد؟ چه آن مدیر این حرف را از خودش در آورده بود و چه از کتابی گرفته بود، در هر حال با گفتن این جمله در نظر دیگران یک گفتگوکننده خونسرد و با ذکاوت به نظر آمد.

برندگان بزرگ که دوست دارند حرف هایشان در رسانه ها نقل قول شود، نیمه شبها در رختخوابشان بیدار می مانند و سعی می کنند در میان کتاب ها، عبارت ها و جمله هایی را بیابند که رسانه ها فوراً آنها را بچاپند. یک دامپزشک میشیگانی، به نام تیموتی، که در حوزه خودش آدم کله گنده ای بود، ولی کسانی که با دامپزشکی سر و کار نداشتند او را نمی شناختند، وقتی تصمیم گرفت یک جفت پا را به خروسی که پاهایش را در اثر سرمازدگی از دست داده بود پیوند بزند، تیتراول رسانه ها شد. چرا؟ چون او به این کارش گفت: « کاشت ران مرغ! »





نمیدانم که آیا ژین کالمنت، زن فرانسوی که آن زمان طبق آمار پیرترین ادم دنیا بود، در ۱۲۲ سالروز تولدش به دنبال شهرت بود یا نه، ولی با گفتن این جمله تیترا درشت رسانه های دنیا شد: « من توی زندگیم فقط یه چین داشتم که حالا روش نشستم. »

مای ویکتور هانسن، بازیکن بزرگی در حوزه خودش (و البته ناشناخته برای دیگران) ، وقتی برای کتابش که با همکاری جک کانفیلد نوشته بود، عنوان گیرا و جذاب « سوپ جوجه برای روح » را انتخاب کرد، در سرتاسردنیا مشهور شد. او به من گفت که عنوان اولیه کتابش «۱۰۱ داستان قشنگ» بوده است. طولی نکشید که آثار دیگر او « سوپ جوجه برای نوجوانان»، « سوپ جوجه برای مادران» «سوپ جوجه برای شب عید»، به اضافه اشکال مختلف جلد شومیز، نوار کاست، نوار ویدئویی و تقویم، از این کتاب در آمد و فروش میلیونی کرد!



یک هشدار

هر چقدر هم که جمله های تو خوب باشد، اگر بجا استفاده نشود، مخرب است. خود من این نکته را به شیوه ای تلخ در طول دوران کار کردنم بر روی کشتی تفریحی یاد گرفتم. در سفری که به انگلستان داشتیم، تصمیم گرفتم که برای مسافران اشعار عاشقانه شاعران انگلیسی، الیزابت برت و رابرت براونینگ را بخوانم: «دانی چگونه دوستت دارم؟/ بگذار برایت برشمارم» این یک شاهکار بزرگ بود. مسافران عاشق آن شدند و روزها درباره اش حرف زدند. روزی نبود که قدم روی عرشه بگذارم و مسافری به طرفم برنگردد و با شور و محبت برایم تکرار نکند: «دانی چگونه دوستت دارم؟»

بذله گو باش

چه پشت تریبون جلوی هزار نفر ایستاده باشی و چه پشت منقل خود برای خانواده کباب درست می کنی، با استفاده از شیوه های یکسان می توانی دیگران را سرگرم کنی و آنها را به وجد آوری کتاب های سخنرانان بزرگ را بخوان تا تقل قول های زیبا را گلچین کنی و مرواریدهای دانش و معرفت را از کتاب های طنز آن ها بیرون بکشی.





چند تا لطیفه خوب پیدا کن تا هر از گاهی در موقعیت مناسب از آن ها استفاده کنی اگر می خواهی که توی چشم بیایی، دنبال یک نقل قول جالب بگرد؛ به آن وزن و قافیه بده؛ آن را بامزه کن؛ آن را آب و تاب بده و از همه مهم تر حواست باشد که بجا باشد و به شرایطی که در آن هستی، بخورد.

طبیعتا من با دیدن چنین واکنشی از سوی مسافران حسابی باد کردم و واقعا خیال کردم در خواندن شعر مهارت خاصی دارم. تصمیم گرفتم به مسافران سفر بعدی (که داشتند به جزایر کار آسیب می رفتند و حتی از حوالی انگلستان هم رد نمی شدند!) با خواندن دلنشین اشعار انگلیسی ام جایزه بدهم. وای، نمی دانی چه افتضاحی به بار آمد! در بقیه سفر مسافران خودشان را از من پنهان می کردند. لابد در دل این شعر را می خواندند « دانی چگونه مرا خسته کردی؟/ بگذار برایت بر شمارم.»